

تحديث الفكر الاسلامى (كتاب)

نویسنده: محمد قاسم مبارز

• چکیده

تحديث الفكر الاسلامى (به فارسی عصری‌سازی اندیشه دینی) کتابی عربی نوشته عبدالمجید الشرفی است که با هدف پاسخ‌گویی به ضرورت‌های زندگی مدرن، با رویکردی انتقادی، به بررسی چالش‌های علم فقه و اصول فقه در اهل سنت می‌پردازد. الشرفی در این کتاب با روش تاریخی در سه بخش به مباحثی چون تفکیک دین از اندیشه دینی، مشروعیت نقد اندیشه دینی، نقد علم اصول فقه و منابع استنباط آن، و نقد علم فقه پرداخته است.

به باور الشرفی، تصور اسلام به عنوان مجموعه‌ای بسته، امکان تحول و رشد را از آن سلب کرده است. نویسنده کتاب با تفکیک میان دین اسلام و اندیشه دینی، در پی مشروعیت‌بخشی به عصری‌سازی اندیشه اسلامی است. الشرفی در نقد مرجعیت نص در نگاه سنتی، به ایراداتی چون متزلزل بودن نص در طول تاریخ، کنار گذاشته شدن تعدادی از نصوص توسط عالمان دینی و زمینه‌مند بودن بسیاری از نصوص اشاره می‌کند. به گفته او به دلیل ایرادات مرجعیت نص در نگاه سنتی، چاره‌ای جز مراجعه مستقیم به قرآن نداریم.

الشرفی در بخش دوم کتاب به نقد و بررسی اصول موضوعه و پیش‌فرض‌های شش‌گانه علم اصول فقه اهل سنت می‌پردازد و بر لزوم عصری‌سازی آن تأکید می‌کند. او با اعتقاد به محدود بودن سیطره احکام شرعی بر افعال آدمی، متفاوت انگاشتن سیره پیامبر (ص) با سیره صحابه و تابعان، و تفاوت میان احکام خدا و احکام فقها، بر این باور است که اصول علم اصول فقه مبتنی بر علم بشری است و ما می‌توانیم این پرسش را مطرح سازیم که آیا این اصول بر مقتضیات امروزه قابل تطبیق‌اند یا خیر؟

نویسنده در بخش پایانی کتاب با نقل ابهامات موجود در تعدادی از برداشت‌های فقها از آیات قرآن، معتقد است که منظومه فقهی موجود، مجموعه تکنیک‌هایی مبتنی بر راه‌حل گذشتگان و فاقد فلسفه قانون‌گذاری است؛ بنابراین چاره‌ای جز تحول اساسی در این منظومه نیست. به باور وی، تجدیدنظر در این منظومه فقهی هیچ رکنی از ارکان دین را ویران نخواهد کرد.

معرفی اجمالی

تحديث الفكر الاسلامى، کتابی عربی نوشته عبدالمجید الشرفی، استاد تاریخ اندیشه و تمدن اسلامی در دانشگاه منوبه تونس و از نواندیشان معاصر عرب و همچنین رئیس انجمن عقل‌گرایان عرب است.^[1] الشرفی با هدف پاسخ‌گویی به نیازهای انسان مدرن، در این کتاب با رویکردی نقادانه به بررسی چالش‌ها و مشکلات علم فقه و اصول فقه اهل سنت پرداخته است. بر اساس ادعای نویسنده، این دو علم مجموعه‌ای از تکنیک‌های فقها در قرون دوم و سوم هجری است که بر اساس نیاز و شرایط آن عصر و متأثر از فرهنگ زمانه آن تدوین شده و پاسخ‌گوی نیاز دوران معاصر نیست؛ به همین دلیل میان تجدیدنظر در این علوم و اضمحلال آنها، باید یکی را انتخاب کرد. الشرفی ضمن انتخاب گزینه اول، تلاش کرده است با استفاده از شیوه تاریخی، کاستی‌های این علوم را بیابد و بر اساس دو مبنای

«آزادی و اختیار» و «مسئولیت فردی»، فهم متفاوتی از متون ارائه داده، به عصری‌سازی آنها پرداخته‌اند.

کتاب *تحدیث الفکر الاسلامی* در سال ۱۹۹۸م توسط نشر «الفنک» در دارالبیضاء مغرب منتشر گردید. این کتاب همچنین توسط محمد امجد تحت‌عنوان «عصری‌سازی اندیشه دینی» به فارسی ترجمه و توسط نشر ناقد تهران در سال ۱۳۸۲ش منتشر گردید.

ساختار کتاب

کتاب در واقع متن تنظیم‌شده سه سخنرانی نویسنده است که سه بخش تنظیم شده و در پایان هر بخش به پرسش‌های حاضران پاسخ داده شده است. بخش اول به تفکیک دین و اندیشه دینی، مشروعیت نقد اندیشه دینی و نقد نص و اجماع اختصاص یافته است. بخش دوم به نقد علم اصول فقه و منابع استنباطی آن و بخش سوم به بررسی و نقد علم فقه پرداخته است.

روش

مهم‌ترین روش نویسنده در بررسی مجموعه فقه و اصول فقه، روش تاریخی است. به باور نویسنده، با توجه به اینکه نظام فقهی در شرایط زمانی خاص و تحت تأثیر وضعیت فرهنگی و ملاحظات سیاسی-اجتماعی شکل گرفته است، مطالعه تاریخی این وضعیت و تطبیق و مقایسه آن با شرایط معاصر از یک طرف و زمان پیامبر(ص) و آیات قرآن از طرف دیگر، می‌تواند ما را به فهم متفاوت رهنمون سازد.

نقد مجموعه‌انگاری دین اسلام

الشرفی در بخش نخست، این تصور دانشمندان اسلامی، که اسلام را یک مجموعه بسته‌بندی‌شده می‌پندارند که میان پذیرش و رد این مجموعه، تنها یکی را باید برگزید، نادرست می‌داند. او معتقد است هرگاه اندیشه و تمدنی به صورت مجموعه دسته‌بندی‌شده و غیرقابل دستبرد معرفی گردد، امکان رشد و تحول و تطابق با شرایط از آن سلب می‌گردد.

نویسنده، در ابتدا تلاش کرده است از مشروعیت عصری‌سازی و نفی بسته‌پنداری دین سخن بگوید. او در توضیح مشروعیت عصری‌سازی معتقد است که ابتدا باید میان دین و معرفت دینی، تمایزی اساسی قائل شد؛ زیرا اصل دین هیچ‌گاه نمی‌تواند دست‌خوش دگرگونی قرار گیرد، اما معرفت و فهم ما از دین دائم در حال تغییر و تحول است. این نظریه با اندیشه علمای سنتی که آنچه را فهمیده‌اند، عین دین و غیرقابل تغییر می‌پندارند، در تعارض است. بنابراین، در این کتاب هرگاه از عصری‌سازی سخن می‌رود، منظور عصری‌سازی اندیشه اسلامی و گفتمان اسلام است که در قالب تفسیر، کلام، فقه، اصول و حدیث نمایانده شده است؛ گفتمانی که به باور الشرفی، در دوره پیامبر سابقه نداشته، بلکه این منظومه فکری درهم‌تنیده، محصول دوره تدوین است (ص ۱۱-۱۲).

نقد نص‌گرایی در نگاه سنتی

الشرفی در ادامه بخش نخست کتاب، به بررسی ایرادات نگاه سنتی به مفهوم پرکاربرد «نص» پرداخته است. به باور الشرفی، «نص» مفهومی قابل تطابق بر معانی متفاوت است.

او با استناد به حدیث امام علی(ع) که قرآن را «حملاً ذو وجوه»^[۲] معرفی کرده، معتقد است در کتاب‌های اصول فقه، نگاه تک‌بعدی به «نص» وجود دارد و همیشه توجیه‌پذیر بوده و در برخی موارد بر دو معنای متعارض حمل شده است.

الشرفی چند ایراد در نقد مرجعیت نص در نگاه سنتی ذکر می‌کند:

- متزلزل بودن نص در طول تاریخ و عدم صراحت آن؛
- استناد عالمان دینی به بخشی از نصوص در فرآیند استدلال؛
- جدا کردن آیات از زمینه‌های تاریخی و شرایط زمانی و مکانی آن توسط فقها؛ (در حالی که ممکن است نصی در پاسخ به مسئله‌ای خاص و در شرایط زمانی ویژه نازل شده باشد؛ اما فقها از آن الغاء خصوصیت کرده و آن را بر عموم حمل کرده‌اند.)
- دچار لغزش شدن عالمان دینی در فرآیند استنباط به دلیل عدم رعایت قواعد استناد به نص؛
- استفاده از نصوص در طول تاریخ به عنوان ابزار توجیه و عامل مشروعیت‌بخش در جهت قانون‌سازی اجتماعی؛
- تبدیل شدن تفاسیر و استنباطات فقها، مفسران و متکلمان به نصوص مهم در طول تاریخ؛ (به صورتی که گویا مخاطب قرآن فقط آنان بوده‌اند و برای فهم نص باید بدان‌ها مراجعه کرد!)
- ساخته و پرداخته شدن شماری از اصول و قواعد فقهی و علوم قرآنی توسط عالمان متأخر از عصر رسالت، مانند عام و خاص، مطلق و مقید، و ناسخ و منسوخ؛ (این اصول از ارکان فهم متن مقدس قرار گرفته؛ در حالی که این قواعد می‌تواند درست یا اشتباه باشد.)
- معرفی حدیث به عنوان نص شرح‌دهنده اجمال قرآن و بیان‌کننده احکام فقهی در موارد عدم ورود قرآن. (در حالی که به نظر الشرفی، اجمال قرآن خود مطلوب است.)

نویسنده در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که میان ایده‌آل و واقعیت فاصله است؛ اقتضای ایده‌آل آن است که نص دربردارنده حقیقتی مجرد است که آدمی بایستی در جهت درک آن تلاش نماید و خود انسان، هیچ‌گونه دخالتی در شکل‌دهی آن نداشته باشد، حال آنکه واقعیت تاریخی به ما نشان داده است که مسلمانان دوره تدوین در شکل‌دهی نصوص و استفاده ابزاری از نص در جهت یکسان‌سازی قواعد اجتماعی نقش داشته‌اند و بر نص، ابعاد و معنایی‌ای بار کرده‌اند که به روشنی از صیغه تاریخی آن پرده برمی‌دارد. الشرفی معتقد است با توجه به ایرادات نگاه سنتی به نص، چاره‌ای جز مراجعه مستقیم به قرآن نداریم و باید بدون در نظر گرفتن فهم نسل‌های گذشته و با رویکرد جدید سراغ فهم نص برویم (ص ۱۳-۲۰).

نقد اصول فقه سنی

الشرفی در بخش دوم کتاب با توجه به اهمیت «اصول فقه» در دستگاه اجتهاد اهل سنت و کثرت تألیفات در آن، تلاش کرده با توجه به شرایط عصری، به نقد و بررسی اصول موضوعه و پیش‌فرض‌های شش‌گانه اصول فقه اهل سنت بپردازد و بر عصری‌سازی آن تأکید کند.

نویسنده بر این باور است که تمامی اصول موضوعه‌ای که علم اصول فقه بر آنها مبتنی است، بشری‌اند، و ما می‌توانیم دست‌کم پرسش‌هایی درباره آنها مطرح سازیم که آیا این اصول با مقتضیات امروزه تطبیق‌پذیرند یا خیر؟ این پیش‌فرض‌ها و نقدهای آن عبارتند از:

۱. اصل سیطره احکام شرعی بر تمام افعال آدمی؛ الشرفی این تفکر که تمام

افعال آدمی باید ذیل یکی از احکام خمسہ قرار گیرد را انعکاسی از ایده‌های

شافعی و فقهای بعد از او می‌داند که با قاعده «کل ما نزل بمسلم ففیه

حکم لازم...»^[۳] اندیشه فوق را رواج داده‌اند. به باور او، تفکر حضور و سیطره

امر مقدس در تمام ساحات افعال بشری گرچه در ادیان قبلی وجود داشت،

اما در میان مسلمانان صدر اسلام وجود نداشت و مسلمانان دائم در حال

دادوستد و اقتباس از تمدن و فرهنگ‌های مختلف بودند، بدون اینکه به این

امور صیغه دینی بدهند (ص ۴۸-۵۰).

۲. اصل اعتقاد به تداوم و استمرار سیره پیامبر(ص) در عصر صحابه و تابعان و

تابع تابعان؛ به اعتقاد الشرفی این اصل توهمی بیش نیست و ریشه‌های

این تفکر به مسیحیت باز می‌گردد؛ آنجا که شاخه کاتولیک قائل به استمرار

سنت مسیح در پاپ‌ها هستند (ص ۵۱).

۳. اصل اعتبار و تقدم عموم لفظ بر خصوصیت سبب؛ به باور نویسنده، اصل

اعتبار عموم لفظ، در حقیقت نادیده گرفتن شرایط خاص حکم در زمان نزول

است (ص ۵۲).

۴. تمایز قائل شدن میان عرصه فقه و اعتقادات؛ الشرفی یکی از مشکلات علم

اصول فقه را تفاوت احکام و استانداردهای آن با احکام و معیارهای اعتقادات

می‌داند؛ به گفته او در عرصه عقاید، تقلید باطل است و ظنون معتبر نیست؛

در حالی که در علم اصول فقه به روایات آحاد و ادله ظنی اعتماد می‌گردد و تقلید و تعبد محور این علم است (ص ۵۲).

۵. اصل بنای حکم شرع بر ظواهر؛ الشرفی این اصل را ناشی از اهمیت انسجام‌سازی نزد فقها و اصولیان می‌داند؛ زیرا انسجام مسلمانان با رعایت ظواهر حفظ خواهد شد. به باور وی، محتوای این اصل پیامدهایی مانند نفاق، مخفی‌کاری، تظاهر و دورویی به همراه خواهد داشت (ص ۵۴).

۶. اصل یکی دانستن احکام فقها و احکام خداوند؛ به گفته الشرفی، یکی از پیش‌فرض‌های اصلی در علم اصول اهل سنت، تلقی قواعد و معیارهای این علم به عنوان حکم خداوند است؛ پیش‌فرضی که البته دو رویکرد مصوبه و مخطئه را در علم اصول پدید آورد. به گمان وی، اصولیون، خود را سخنگوی خدا می‌پندارند، حال آنکه به باور وی، فقیهان صدر اول، در حلال و حرام دانستن چیزی و انتساب آن به خداوند، تردید بسیاری داشتند و با دقت و احتیاط حکم می‌دادند (ص ۵۵).

نقد منابع استنباط

الشرفی، پس از بررسی اصول فقه اهل سنت، به نقد منابع استنباطی این علم یعنی قرآن، سنت، اجماع و قیاس نگریسته است و نمونه‌هایی از اختلاف نظرگاه فقیهان، اصولیان و مفسران، حتی در احکامی که ضروری دین قلمداد می‌شوند، ارائه می‌دهد. هدف وی از ارائه این نمونه‌ها، تجدیدنظر در این مدعا است که استنباط و فهم و تفسیر خود را جزء «احکام الهی» بنامیم، زیرا چگونه می‌توان از یک سو دست به تأویل زد و از سوی دیگر تأویل خود را «حکم الهی» نامید!

قرآن

الشرفی در اصل مرجعیت قرآن میان مسلمانان را می‌پذیرد، اما نگاه فقها به احکام قرآنی و شیوه تفسیری آنان را مورد تردید جدی قرار می‌دهد. به گفته نویسنده، در این نگاه، احکام قرآنی با قطع نظر از اوضاع و احوال و تفاوت شرایط محیطها و نسلها، احکامی مطلق قلمداد می‌شود و این استنباط از قرآن قطعی‌الدلالة پنداشته می‌شود؛ درحالی که به باور الشرفی، آنچه که فقها احکام قطعی می‌نامند، اگر مورد تحلیل دقیق قرار گیرد، پی می‌بریم

قطعی نیستند؛ زیرا در مجموعه‌های اصولی، حتی احکامی که ضروری دین قلمداد می‌شود، مورد اختلاف است. وی، احکام قرآنی مربوط به ارث را به‌عنوان مثال ذکر می‌کند که با وجود قطعی‌الدلاله بودن آن، اما تطبیق این احکام بر بخشی از فروض ناممکن و مورد اختلاف است. الشرفی نمونه‌هایی از عول و تعصیب را ذکر می‌کند که سهام بیش از ترکه است؛ در نتیجه صورت کسر از مخرج بزرگ‌تر و قابل تطبیق نیست. بر همین اساس الشرفی معتقد است، نسبت به این نگاه باید تجدیدنظر کنیم و احکام قرآنی را به‌عنوان مجموعه‌ای از معیارهای اخلاقی بدانیم که جهت حرکت مسلمانان را با توجه به تغییر شرایط روشن می‌کند (ص ۵۶-۵۸).

سنت

الشرفی چگونگی شکل‌گیری مفهوم «سنت» در گذر زمان را نیز بررسی کرده است. او با استناد به نمونه‌های تاریخی، مدعی است، وضعیتی که بر سر روایات آمده و عدم اطمینانی که در سیره پیشینیان نسبت به روایات گزارش شده، نشان می‌دهد سنت، اعتبار قرآن را نداشته و نمی‌توان آن را بی‌چون و چرا به‌عنوان منبع استنباط احکام نامید. او نسخ احکام قرآنی توسط سنت را یکی از همین چالش‌های اختلاف‌برانگیز می‌داند که نمونه‌اش در اختلاف شیعه و سنی در باب متعه پدید آمده است (ص ۶۰).

اجماع و قیاس

الشرفی، در نقد حجیت اجماع معتقد است اولاً ادله‌ای که برای حجیت اجماع ارائه شده، به هیچ‌وجه وافی به مقصود نیست. ثانیاً، اصولیون برای پذیرش حجیت قرآن به اجماع مسلمانان استدلال کرده‌اند و برای اثبات حجیت اجماع به قرآن، و این دور مصرح است. لذا اهل سنت از زمان شافعی به بعد برای اثبات اجماع به روایاتی استناد کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها روایت «لا تجتمع امتی علی ضلاله - علی الخطا» است. در نگاه الشرفی، حجیت اجماع، چه مبتنی بر نصوص قرآن باشد و چه بر حدیث، در نهایت از اعتبار اجماع امت اسلامی به اجماع علما و صحابه فروغلتیده است. بدین ترتیب، مفهوم سترگ و گسترده امت به گروهی ویژه فرو می‌کاهد. علاوه بر این، پذیرش اجماع این‌چنینی، از هدف و غایتی که متمسکان اجماع در پی آن بوده‌اند؛ یعنی پاسخگویی به اقتضائات متحول و تغییراتی که در جامعه اسلامی رخ می‌دهد، دور شده و همچنان متکی بر راه‌حل پیشینیان خواهد بود. او در نقد قیاس نیز معتقد است، مقایسه حادثه‌ای به حادثه دیگر، روش ایده‌آل و مناسب در استنباط احکام نخواهد بود (ص ۲۵ و ۶۱-۶۳).

نقد علم فقه

الشرفی بخش پایانی کتاب را به بررسی علم فقه اختصاص داده در پی تبیین جایگاه فقه در دوران جدید و نقش آن در قوانین بشری است. نویسنده در آغاز ضمن بررسی تطور تاریخ فقه، به مقایسه‌ای گذرا میان فقه و قانون می‌پردازد و جایگاه فقه را در قوانین کشورهای اسلامی نشان می‌دهد. به باور او، مهم‌ترین تفاوت فقه و قانون در عدم انعطاف‌پذیری فقه است. به گفته او درحالی‌که مبنای قانون، قرارداد اجتماعی است، فقه بر مبنای احکام دینی شکل گرفته و جایی برای طرح قرارداد اجتماعی در آن وجود ندارد. (ص ۷۷-۸۴)

در مجموع، به باور الشرفی، منظومه فقهی مجموعه تکنیک‌هایی است مبتنی بر راه‌حل گذشتگان و فاقد فلسفه قانون‌گذاری، و این منظومه چاره‌ای جز تحوّل اساسی و یا اضمحلال ندارد. به باور وی، تجدیدنظر در این منظومه فقهی هیچ رکنی از ارکان دین را ویران نخواهد کرد. لذا وی مدعی است تلاش خواهد کرد تا به جای تکرار منظومه فکری گذشتگان در استنباط احکام، روشی را منطبق با نص قرآن پیگیری کند، هرچند به تلاش‌های علمای گذشته وفادار نباشد؛ زیرا گذشتگان در شرایط زمانی خاص خود، این احکام را استنباط کرده‌اند و توجیهات خاص خود را داشتند که امروز این توجیهات کارایی ندارد.

او در بخش پرسش و پاسخ، دو اصل «آزادی و اختیار» و «مسئولیت فردی» را مهم‌ترین مبانی قلمداد می‌کند که بر اساس آن، می‌توان به عصری‌سازی فقه و فهم‌های متفاوت از آیات دست یافت. (ص ۳۲) او همچنین معتقد است برای تجدیدنظر در منظومه فقهی چاره‌ای جز بازگشت به تاریخ ندارد؛ زیرا تاریخ نشان خواهد داد منظومه فقهی تا چه حد از فرهنگ زمانه رنگ پذیرفته و با رفتار مؤمنان در عصر پیامبر (ص) و آموزه‌های قرآنی چقدر فاصله دارد؟

چند مثال فقهی

الشرفی، نمونه‌هایی از قرآن یاد می‌کند که در چارچوب فقه اسلامی، «قطعی‌الدلالة» نامیده می‌شود؛ اما به باور وی، چنین برداشت‌هایی توسط فقیهان تعیین شده است. او برای مثال به حکم سارق در احکام معاملات و حکم روزه در مسائل عبادی اشاره می‌کند. الشرفی مدعی است با وجود اینکه قطع دست سارق در تأویل نظام فقهی بر اساس آیه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»^[۴] قطعی‌الدلالة قلمداد می‌شود؛ اما با ابهامات مختلفی مواجه است؛ ابهام در مفهوم قطع و مقدار دست مقطوع و از همه مهم‌تر برخورد متفاوت فقها در شرایط مختلف تاریخی با سارق، نشان‌دهنده این نکته است که قطعی‌الدلالة بودن این آیات فقط در نظام فقهی تدوین شده است. (۸۳-۸۶)

الشرفی همین تردید را در مورد کیفیت و تعداد رکعات نماز و الزام روزه‌داری نیز مطرح می‌کند. او در مورد روزه مدعی است بر خلاف برداشت فقها از آیات قرآن، الزام روزه حتی برای کسانی که توان روزه گرفتن دارند؛ ولی برایشان سخت است، به دست نمی‌آید. او با استناد به برخی گزارش‌های تاریخی، شأن نزول و این بخش از آیه قرآن «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^[۵] معتقد است، مسلمانان دوره پیامبر میان روزه‌گرفتن و اطعام فقیر مخیر بودند، اگرچه روزه‌گرفتن مورد تشویق قرآن بوده است. به گفته الشرفی اقتضات تاریخی سبب شد تا مسلمانان صدر اول پس از پیامبر، درصدد برآیند رفتار واحدی را بر جامعه الزام کنند و مظاهر عبادات از جمله احکام روزه را الزام‌آور تفسیر کنند. (ص ۸۸-۹۵)

وی آیه نخست سوره طلاق «وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ»^[۶] را مثالی برای تأثیر فرهنگ زمانه در منظومه فقهی ذکر می‌کند. به گفته او این آیه درصدد حمایت از زنان است که در حالت طلاق از خانه و کاشانه اخراج نگردند؛ ولی در فقه و با استناد به این حکم، بر زنان سخت گرفته‌اند و چنین استنباط کرده‌اند که زنان در این مدت حق خروج از منزل را ندارند! (ص ۹۵-۹۶)

۱. ↑ الشرفی، اسلام و مدرنیته، ص ۱۵؛ الشرفی، اسلام میان حقیقت و تجلی تاریخی، ص ۱۰.
۲. ↑ نهج البلاغه، نامه ۷۷.
۳. ↑ شافعی، الرساله، ص ۴۷۷.
۴. ↑ سوره مائده، آیه ۳۸.
۵. ↑ سوره بقره، آیه ۱۸۴.
۶. ↑ سوره طلاق، آیه ۱.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- شافعی، محمد ابن ادريس، الرساله، مصر، مكتبة الحلبي، ۱۹۴۰ م.
- الشرفی، عبدالمجید، اسلام میان حقیقت و تجلی تاریخی. ترجمه عبدالله ناصری طاهری، تهران، کویر، ۱۳۹۴ ش.
- الشرفی، عبدالمجید، اسلام و مدرنیته، ترجمه مهدی مهریزی. تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳ ش.
- الشرفی، عبدالمجید، عصری سازی اندیشه دینی، ترجمه محمد امجد، تهران، نشر ناقد، ۱۳۸۲ ش.